

رابطه قوای ذهنی و فضایل فکری در معرفت‌شناسی فضیلت

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۴/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۳۰

کد مقاله: ۷۷۸۴۴

صادق میراحمدی^۱

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل مورد بحث در معرفت‌شناسی فضیلت معاصر رابطه بین قوای ذهنی و فضایل فکری است. معرفت‌شناسان فضیلت پذیرفتند که فضایل برتری‌های عامل هستند، درحالی‌که اعتمادگراها به یگانگی فضایل فکری و قوای ذهنی باور دارند و استدلال می‌کنند که فضایل فکری همان قوای ذهنی همچون بینایی، حافظه و درون‌گری هستند و با تمرین و ممارست بهبود پیدا کرده و به انسان‌ها در دستیابی به باورهای صادق کمک می‌کند، مسئولیت‌گراها استدلال کردند که فضایل فکری ویژگی‌های منشی شخصی هستند که به صورت ارادی توسط انسان‌ها به وجود می‌آیند و متمایز از قوای ذهنی هستند. در این پژوهش تحلیلی با استفاده از داده‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی در ادبیات موضوع، مؤلفه‌های اساسی دیدگاه اعتمادگرایی و مسئولیت‌گرایی فضیلت استخراج و نقش هرکدام در شکل‌گیری این نظریه تبیین گردید، سپس نقاط ضعف و قوت دیدگاه آنان درباره رابطه قوای ذهنی و فضایل فکری مورد بحث و ارزیابی قرار گرفت.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی فضیلت، فضیلت فکری، قوای ذهنی، اعتماد گرایی، مسئولیت گرایی

یکی از مسائلی که در معرفت‌شناسی فضیلت مطرح می‌شود عبارت است از اینکه: آیا فضایل فکری، قوای ذهنی هستند یا اینکه ویژگی‌های منشی هستند که از طریق عمل ما انسان‌ها به وجود می‌آیند. زمانی که گفته می‌شود این فضایل فطری و طبیعی هستند آیا منظور این است که وقتی ما به دنیا می‌آییم دارای این فضایل هستیم و امکان تغییر آن‌ها وجود ندارد یا اینکه ما می‌توانیم آن‌ها را تغییر دهیم؟

به صورت متعارف معرفت‌شناسان فضیلت را به دودسته اعتماد گرا و مسئولیت گرا تقسیم می‌کنند. عاملی که باعث می‌شود معرفت‌شناسان فضیلت به دودسته تقسیم شوند و از یکدیگر متمایز شوند به چگونگی تعریف و توصیف آن‌ها از فضایل فکری برمی‌گردد. معرفت‌شناسان فضیلت اعتمادگرا (همچون سوسا، گریکو و گلدمن) فضایل فکری را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که دربرگیرنده قوای ذهنی همچون ادراک، درون‌نگری و حافظه می‌شود و بر این باور هستند که قوای ذهنی همان فضایل فکری هستند. در مقابل معرفت‌شناسان مسئولیت‌گرا (مانند کُد، مونت مارکت و زاگربسکی) فضایل فکری را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که شامل ویژگی‌های منشی افراد همچون آگاهی و دید باز می‌شود. مهم‌ترین مسئله‌ای که در معرفت‌شناسی فضیلت مطرح می‌شود و باعث تمایز آن‌ها به دودسته می‌شود عبارت است از اینکه آیا فضایل فکری همان قوای ذهنی هستند یا ویژگی‌های منشی صاحبان باور؟ و اینکه چه رابطه‌ای بین قوای ذهنی و فضایل فکری وجود دارد؟ اعتماد گراها بر این باور هستند که فضایل فکری همان قوای ذهنی هستند در مقابل مسئولیت گراها معتقدند که فضایل فکری همان ویژگی‌های منشی هستند و اکتسابی‌اند. از آنجاکه در زمینه رابطه بین قوای ذهنی و فضایل فکری هیچ‌گونه تحقیق و بررسی به زبان فارسی صورت نگرفته، پژوهش در رابطه با این موضوع می‌تواند ضمن آشکار نمودن زوایای این مبحث، سرآغازی برای طرح مباحث جدی در زمینه فضیلت به‌ویژه معرفت‌شناسی فضیلت باشد. همچنین با توجه به اهمیت مطالعات بین‌رشته‌ای و اهمیت معرفت‌شناسی و اخلاق به‌عنوان دو حوزه‌ای که در ذیل علوم انسانی قرار می‌گیرند، موضوع مورد بحث در این مقاله می‌تواند در نزدیک کردن این دو حوزه به یکدیگر موثر باشد. همچنین نتایج این تحقیق می‌تواند در اخلاق فضیلت و معرفت‌شناسی فضیلت و مباحث تطبیقی کاربرد مفیدی داشته باشد. در این پژوهش تحلیلی با استفاده از داده‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی در ادبیات موضوع، مؤلفه‌های اصلی بحث استخراج و نقش هر کدام در شکل‌گیری این رابطه تبیین گردید، سپس نقاط ضعف و قوت نظریه‌های معرفت‌شناسان فضیلت درباره رابطه قوای ذهنی و فضایل فکری مورد بحث و ارزیابی قرار گرفت.

۲- قوای ذهنی

نمونه‌های ساده برای قوای ذهنی، حواس هستند. به‌عنوان مثال بینایی یکی از قوای ذهنی ما است که برای کسب اطلاعات درباره محیط اطرافمان آن را به کار می‌گیریم. برخلاف نظر افلاطون در کتاب شش-هفت جمهوری که بینایی را یک قوه ضعیفی می‌داند و معتقد است که اگر به دنبال دانش واقعی هستیم باید نسبت به آن بی‌اعتنا باشیم (افلاطون، ۱۳۸۰، ۱۰۹۲ - ۱۰۱۴)، اکثر ما بر این باور هستیم که هر چند گاهی مواقع بینایی ما را فریب می‌دهد اما یکی از مهم‌ترین و قابل‌اعتمادترین قوایی است که در مورد جهان خارج به ما اطلاعات می‌دهد؛ بنابراین ما بینایی را یک قوه ذهنی می‌نامیم. بینایی و دیگر حواس ما به‌عنوان قوای ذهنی برای ما قابل توجه هستند زیرا آن‌ها با اندام‌هایی که به‌سادگی قابل‌شناسایی هستند با سطح بدن ما ارتباط دارند. معرفت‌شناسان فضیلت چند قوه ذهنی را علاوه بر حواس ما مورد شناسایی قرار دادند که مکان مشخص بیرونی ندارند و به‌سادگی قابل تشخیص نیستند: حافظه، درون‌نگری (توانایی برای شناخت مستقیم این که شخصی وجود دارد و چه کسی است و برخی از حالات ذهنی و درونی خود)، استنتاج (توانایی استنتاج یک فکر از فکر دیگر به‌صورت منطقی)، استقرا (توانایی تعمیم موارد)، شهود پیشینی (توانایی تشخیص حقایق لازم برای آنچه هستند)، اعتبار شهادت (تمایل به باور آنچه دیگران به ما می‌گویند)، زبان (تمایل برای یادگرفتن و فهمیدن زبان)، میل برای فهمیدن (Robert and wood, 2007: 86).

این فهرست نشان می‌دهد که شناسایی قوای ذهنی می‌تواند مورد اختلاف باشد. از نظر افلاطون در کتاب جمهوری، همه حواس و اموری که از طریق آن به دست می‌آیند به عالم دیدنی‌ها مربوط‌اند، در پایین‌ترین مرتبه معرفت قرار دارند (افلاطون، ۱۳۸۰، ۱۰۵۱). درست است که اندام‌های حسی می‌توانند در تقویت و رشد فضایل فکری نقش مهمی بازی کنند، اما فضایل حالت‌هایی نیستند که باعث استفاده مداوم از حواس شوند. دیدگاه دکارت در این زمینه بسیار به افلاطون نزدیک است. وی در کتاب تأملات برای دستیابی به معرفت حقیقی، با دیده شک و تردید به اکثر متعلقات امور معرفتی نگاه می‌کند. مهم‌ترین منبع و شالوده معرفتی که وی مورد نقد و انتقاد قرار می‌دهد حواس است. دکارت بر این باور است که هر آن چه ما به منزله امر درست قبول کرده ایم یا از طریق حواس و یا از رهگذر حواس آن را فهمیده ایم. دکارت می‌کوشد که این اصل را زیر سوال ببرد و استدلال می‌کند تنها چیزی که از طریق عقل به دست آمده باشد را باید درست تلقی کرد. بر همین اساس وی این دیدگاه فلسفه مدرسه که «هیچ چیزی در عقل نیست مگر آن که از طریق حس به دست آمده باشد» را قبول ندارد. البته وی در تأمل پنجم به اثبات امور مادی و محسوس می‌پردازد اما بعد از اینکه من، خدا و قاعده صدق را تأملات قبلی اثبات کرد (زیرک باروقی و شهر آیینی، ۱۳۹۳، ۱۰۰).

بیشتر معرفت شناسان فضیلت در این موضوع با افلاطون و دکارت مخالف هستند. دانش داشتن، باور داشتن، انتقال و به کارگیری دانش ما، مبتنی بر به کارگیری ماهرانه قوای ذهنی است. این قوای ذهنی به صورت طبیعی در مغز ما ساکن هستند و تحت تأثیر اهداف شخصی، امیال، دل‌بستگی‌ها، احساسات و اعمال فاعل ارادی فاعل شناسا هستند. این قوای ذهنی ممکن است گاهی مواقع بسیار خوب کار کنند اما به معرفت صحیح دست پیدا نمی‌کنند.

عملکرد صحیح قوه ی بینایی چیست؟ به طور گسترده به نظر می‌رسد دو پاسخ به این پرسش داد. به یک معنا دستگاه بینایی ما زمانی کارکرد خوبی دارد که لنزها به شدت بر روی شبکه‌ها، و شبکه‌ها بر روی دیگر اجزای تجهیزات عصبی تمرکز کنند به گونه ای که یک چشم پزشک معمولی تلقی شود. عملکرد مناسب دید ۲۰-۲۰ است. این حسی است که بر آن عملکرد بینایی شبیه یک فرمان اتومبیل است. حداقل با آموزش بهتر نمی‌شود، یا خیلی بهتر نمی‌شود. اما بینایی می‌تواند از بسیاری جهات آموزش ببیند و بهتر شود و معیار عملکرد صحیح در این جا توسط شخصی که از بینایی استفاده می‌کند، تنظیم می‌شود: جمع آوری اطلاعات به وسیله ی میکروسکوپ، پرتاب توپ در سید بسکتبال، جمع آوری اطلاعات از طریق افراد گوناگون و تشخیص نسخه های اصلی از نسخه های جعلی. این مفهوم بسیار گسترده تر از معنای نخست بینایی است. قوای ذهنی تنها امیال طبیعی و فطری نیستند؛ بلکه پایه ای برای عملکرد صحیح هستند (Robert and Wood, 2007, 77-78).

۳- فضایل فکری

معرفت‌شناسی فضیلت یکی از رویکردهای جدید در فلسفه تحلیلی قرن بیستم است که با دو پرسش مهم سروکار دارد: الف) معرفت چیست؟ و مهم‌تر اینکه ب) چگونه می‌توان آن را به دست آورد؟ ارتباط مهمی بین این دو پرسش وجود دارد به گونه‌ای که وقتی پرسش دوم مطرح می‌شود یعنی ما از پیش فرض می‌گیریم که معرفت به نحوی تحت کنترل شخص است، یا اینکه شخص می‌تواند با انجام دادن کارهای خاصی آن را به دست آورد؛ بنابراین، اگر پاسخ به پرسش «معرفت چیست؟» به فعالیت‌های عامل شناختی اشاره می‌کند، پرسش بعدی که باید مطرح کرد، دقیقاً پرسش ب است (Napier, 2008: 1). برخلاف جریان رایج در فلسفه تحلیلی معاصر که بر توجیه باورهای فردی تأکید می‌کند معرفت‌شناسی فضیلت به حالت‌های کلی فاعل شناسا و صاحبان باوری که دارای فضایل فکری هستند تأکید می‌کند. توجه اصلی آن‌ها در بررسی‌های معرفت‌شناسانه خودشان، عامل‌ها و اجتماع‌های معرفتی و قواء منش‌ها و عادت‌هایی که عقل آن‌ها را می‌سازد، است (Turri & Sosa, p 1-2). فضایل فکری ویژگی‌های منشی هستند که باعث می‌شود یک متفکر به لحاظ فکری برجسته باشد.

همان‌طور که در اخلاق فضیلت با این پرسش آغاز می‌کنند که «چه چیزی شخص را، شخص خوبی می‌کند؟» در معرفت‌شناسی فضیلت نیز با این پرسش آغاز می‌کنند که «چه چیزی صاحب باور را، صاحب باور خوبی می‌کند؟» این رویکرد به بررسی و تحلیل ویژگی‌های منشی صاحبان باور می‌پردازد. ویژگی‌های منشی که صاحب باور خوب دارد، فضایل فکری است. در معرفت‌شناسی فضیلت، ارزیابی باور، توجیه و معرفت بر اساس فضایل فکری صورت می‌گیرد. آن منش‌هایی که باعث معرفت خوب می‌شود همان اموری هستند که ارسطو آن‌ها را فضایل فکری نامید و امروزه با عنوان فضایل شناختی یا معرفتی شناخته می‌شوند. نظریه‌های معرفت‌شناسی که بر فضایل فکری تأکید می‌کنند معرفت‌شناسی فضیلت نام دارند. معرفت‌شناسی فضیلت به بررسی و تحلیل ویژگی‌های منشی صاحبان باور می‌پردازد. در معرفت‌شناسی فضیلت، ارزیابی باور، توجیه و معرفت بر اساس فضایل فکری صورت می‌گیرد (Wright, 2009, p 93). در واقع برخی از معرفت‌شناسان برجسته از تلاش‌های که در فلسفه تحلیلی معاصر برای تعریف معرفت بر اساس مفاهیم وظیفه و باور صورت گرفته، انتقاد کرده و قوای ذهنی و فضایل فکری را به‌عنوان شرط اصلی و محوری توجیه و شکل‌گیری باور معرفی کردند. با وجود این تحلیل‌های که از قوای ذهنی و فضایل فکری مطرح شد بسیار متفاوت است به گونه‌ای که باعث به وجود آمدن دو دیدگاه متفاوت در معرفت‌شناسی معاصر شده است. در تلقی اعتماد گرایی که برجسته‌ترین نظریه پرداز آن ارنست سوسا است، فضایل فکری همان استعدادها و توانایی‌های ذاتی هستند که در اثر تمرین بهبود یافته‌اند و انسان‌ها با به به کارگیری آن‌ها به نحو قابل اعتمادی می‌توانند باورهای صادق به دست آورند. به عنوان مثال از نظر سوسا فضیلت فکری، استعداد یا توانایی است که انسان را قادر می‌سازد تا به حقیقت دست پیدا کند (Sosa, 1991, 270). اعتمادگراها به یگانگی قوای ذهنی و فضایل فکری باور دارند.

در تلقی مسئولیت‌گرا که برجسته‌ترین نظریه پرداز آن زاگزبسکی است بر ویژگی‌های رفتاری و منشی تأکید می‌شود و فضایل فکری را ویژگی‌های منشی و رفتاری می‌دانند. فضایل فکری همچون فضایل اخلاقی ویژگی‌ها و خصلت‌های اکتسابی هستند که هدف آن‌ها کسب معرفت است و عامل معرفتی مسئول معرفت خود است. به عنوان مثال از نظر زاگزبسکی فضیلت فکری زیر مجموعه فضیلت اخلاقی است و داشتن این فضیلت شرط لازم و کافی برای کسب معرفت است. او استدلال می‌کند که معرفت باوری است که از عمل فضیلت فکری ناشی می‌شود (Zagzebski, 1996, p271). مسئولیت‌گرایان قایل به تمایز بین قوای ذهنی و فضایل فکری هستند.

۴- یگانگی قوای ذهنی و فضایل فکری

اولین گلدمن مفهوم توجیه و فضیلت فکری را با هم مرتبط می‌کند و بر این باور است که رویکرد پایه باید مفهوم باور موجه را با مفهوم باوری که از طریق به کار گیری فضایل فکری به دست آمده است یکی بگیرند (Goldman, 1992, p 157). وی فضایل فکری را اساس تشکیل باور از جمله بینایی، شنوایی، حافظه و استدلال به یک شیوه همگانی می‌داند (Goldman, 2001, p 157-158). در حقیقت گلدمن تمایز چندانی بین فضایل فکری و قوای ذهنی قائل نمی‌شود و آنها را یکی می‌داند.

جان گریکو معرفت را برآمده از فضایل فکری می‌داند و در تحلیل خود از فضایل فکری، آن‌ها را همان قوای ذهنی می‌داند. وی ضمن یکی دانستن قوای ذهنی و فضایل فکری در تعریف آن‌ها می‌گوید قوه، توانایی یا قابلیت برای رسیدن به حقایق در زمینه خاص و دوری از باور کاذب در آن زمینه است. گریکو فضایل فکری را «قوه یا توانایی‌های معرفتی گسترده» می‌داند که برای رسیدن به حقیقت سودمند هستند. از نظر وی فضایل فکری، قوای ذهنی یا عادت‌های اکتسابی هستند که به فرد کمک می‌کنند تا به صدق دست پیدا کند و در مواردی که امکان بروز خطا هست، از بروز آن جلوگیری می‌کند. فضایل فکری شامل اموری از قبیل، ادراک، حافظه قابل اعتماد و انواع استدلال خوب است (Greco, 2002, p 287).

ارنست سوسا برای تبیین مفاهیم معرفتی مانند معرفت و توجیه بر روی مفهوم قوای ذهنی و فضایل فکری تأکید می‌کند. وی بیش از هر معرفت‌شناس دیگری فضایل فکری را همان قوای ذهنی یا قابلیت‌های معرفتی قابل اعتماد می‌داند. از نظر وی فضایل فکری همان استعدادها و قوای ذهنی هستند که در اثر تمرین بهبود یافته‌اند و انسان با به‌کارگیری آن‌ها به‌صورت قابل اعتمادی می‌تواند به باورهای صادق دست پیدا کند (sosa, 1991, p 189). سوسا استدلال می‌کند که «به دست آوردن صدق درباره محیط اطراف خود» یکی از «غایات صحیح آدمی» است (Ibid, 271). بنابراین از نظر وی یکی از کارکردهای اصلی انسان به دست آوردن باورهای صادق است. از نظر وی «مفهومی از فضیلت... در کار است... که در آن هر امر دارای کارکرد (طبیعی یا مصنوعی) فضایی دارد (Ibid). او بر این باور است که فضایل فکری ویژگی‌های هستند که شخص را قادر می‌کنند به‌درستی به صدق دست پیدا کند یعنی فضایل فکری به‌صورت قابل اعتمادی ما را به باورهای صادق می‌رساند (باتلی، ۱۳۹۷: ۳۵).

سوسا تمایز بین فضیلت و قوای ذهنی را نمی‌پذیرد و آن‌ها را به‌صورت مترادف به کار می‌برد. وی با تعریف قوای ذهنی به‌عنوان توانایی و قوایی برای به دست آوردن نوع خاصی از مهارت در شرایط خاص، تصدیق می‌کند که قوای ذهنی ما وابسته به شرایط محیطی هستند. «شخص دارای قوای ذهنی است تنها اگر در قلمرو f باشد و مجموعه‌ای از شرایط c وجود دارد به‌گونه‌ای که شخص می‌تواند درست را از نادرست در قلمرو f و شرایط c تشخیص دهد» (sosa, 1991, p274). بنابراین، به‌عنوان مثال، بینایی یک قوه ذهنی است، زیرا اگر شرایط محیطی معمولی باشد مثلاً نور کافی وجود داشته باشد به ما اجازه می‌دهد که درست را از نادرست تشخیص دهیم.

سوسا علاوه بر بینایی، درون‌نگری، حافظه، شهود و عقل را در میان قوای فکری ما قرار می‌دهد. اگر این قوای ذهنی مثل بینایی، حافظه، استقراء و درون‌نگری و مهارت‌های اکتسابی همچون اقامه برهان در منطق و یا خواندن عکس‌های ام آی آر، قابل اعتماد باشد و ما را به حقیقت برساند فضیلت فکری هستند اما اگر قابل اعتماد نباشند و ما را به حقیقت نرسانند رذیلت فکری هستند (باتلی، ۱۳۹۷: ۳۶). درواقع سوسا با این تعبیر، هم به ویژگی‌های طبیعی و هم اکتسابی اجازه می‌دهد فضیلت به حساب آیند. سوسا قوای ذهنی را نه به‌عنوان اصل فطری برای توانایی انجام برخی از کارها بلکه به‌عنوان توانایی انجام کارها به‌صورت خوب تعریف می‌کند. او در کتاب معرفت از دیدگاه منظر می‌گوید: «چگونه می‌خواهیم درباره قوای ذهنی فکر کنیم: آیا آن‌ها را همچون یک خصلت و میل یا همچون ویژگی اصلی برای ویژگی‌های درونی خصلت‌ها و امیال باید در نظر بگیریم؟ به نظر می‌رسد قوای ذهنی، قابلیت‌های باشند که کارهای خاص را در شرایط خاص انجام می‌دهند» (sosa, 1991: p 235).

سوسا بر این باور است که قوای ذهنی یا مهارت‌های شناختی لازم نمی‌آورد که آن قوه یا مهارت در شرایط غیرمعمول نیز ما را به‌سوی صدق راهنمایی کند تنها لازم است، تلاش‌های شما در اوضاع و احوال متعارف، معمولاً همراه موفقیت باشد (2007: 84). به‌عنوان مثال قابل اعتماد بودن قوه حافظه با عدم موفقیت در به یاد آوردن امور بسیار جزئی در دوران کودکی، یا عدم موفقیت در به یاد آوردن قضایای پیچیده هندسی زیر سؤال نمی‌رود، اما با عدم موفقیت در به یاد آوردن اموری که در شرایط معمولی و متعارف با آن‌ها مواجه می‌شویم، زیر سؤال می‌رود. این مطلب درباره دیگر قوای ذهنی نیز صادق است. از سویی دیگر سوسا استدلال می‌کند که فضایل فکری نیز می‌توانند فطری یا اکتسابی باشند. وی بر این باور است که «بیشتر مهارت‌های فکری ما در مغزمان است باوجود این قسمت زیادی از آن نیز با یادگیری ارتباط دارد» (Ibid: 86). به‌عنوان مثال قوه بینایی، اگر قابل اعتماد باشد، فضیلتی فطری است: ساختار مغز ما به‌گونه‌ای طراحی شده که بر اساس تجربه‌های بصری باورهایی را به وجود می‌آورد، در مقابل، تفسیر عکس‌های ام آی آر توسط پزشک فضیلت اکتسابی است. یک پزشک برای آن‌که باورهای صادقی درباره بیمار داشته باشد لازم است تمرین و زمان زیادی را برای یادگیری تفسیر عکس‌ها طی کرده باشد.

۵- تمایز قوای ذهنی از فضایل فکری

لورین کُد در کتاب *مسئولیت معرفتی* دیدگاه خود را «مسئولیت گرایی» می‌نامد و بر این باور است که دیدگاه وی در مقابل «اعتماد گرایی» ارنست سوسا است. کُد استدلال می‌کند که مفهوم «مسئولیت» می‌تواند تأکید بر سرشت فعال دانش‌گاران / باور کنندگان را امکان‌پذیر کند، درحالی‌که مفهوم «اعتماد گرایی» از انجام این کار ناتوان است. از نظر وی، داننده و باور کننده نسبت به حالت‌های ساختار معرفتی، میزان انتخاب قابل توجهی دارند و در برابر این انتخاب‌ها مسئول هستند؛ درحالی‌که داننده «قابل اعتماد» به‌سادگی می‌تواند ثبت‌کننده دقیق و نسبتاً منفعل تجربه باشد. انسان می‌تواند از کامپیوتر «قابل اعتماد» سخن بگوید اما از کامپیوتر «مسئول» نه (Code, 1987, pp50-51).

جیمز مونتمارکت مفهوم فضیلت فکری را توسعه می‌دهد و آن را در جهت آن حالتی که ارسطو درباره فضایل اخلاقی مطرح کرده بود، مطرح می‌کند. مونتمارکت بر این باور است که فضایل فکری نمی‌توانند توانایی‌ها و قوای ذهنی معرفتی باشند، بلکه ویژگی‌های منشی همچون عدالت و شجاعت فکری هستند. به‌صورت خلاصه، فضایل فکری ویژگی‌های منشی شخصی هستند که انسانی که میل به حقیقت دارد می‌تواند آن را داشته باشد (Stanford encyclopedia of philosophy, 2011, pp9-11).

زاگزبسکی مشهورترین نظریه پرداز معرفت‌شناسی فضیلت است. وی بحث خود را با دیدگاه ارسطو آغاز می‌کند. ارسطو می‌گوید: «ما قوای ذهنی طبیعی داریم، ولی به‌وسیله طبیعت خوب یا بد نمی‌شود» (NEII.5.11.1106 a8-9). در کتاب دوم *اخلاق نیکوماخوس* معتقد است دلیل اینکه ما طبیعتاً خوب یا بد نیستیم عبارت است از اینکه: «واضح است که هیچ‌یک از فضایل اخلاقی به‌وسیله طبیعت به وجود نمی‌آیند؛ زیرا آنچه وجودش تابع طبیعت و فطرت است، بر اثر عادت دگرگون نمی‌شود، چنانکه طبیعت سنگ چون به سقوط گرایش دارد، اگر هزاران بار سنگ را به هوا پرتاب کنند، به‌قصد اینکه این حرکت عادت پیدا کند، به‌هیچ‌وجه دست از طبیعت خود یعنی سقوط برنمی‌دارد، همین‌طور به‌هیچ‌روی نمی‌توان آتش را از صعود به‌وسیله عادت بازداشت و آن را به‌سوی پایین کشاند. به‌طور کلی هر آنچه از روی طبیعت است، بر اثر عادت تغییر نمی‌کند» (NE II. 1.11103a 19-25). بنابراین از دیدگاه ارسطو فضایل ویژگی‌های منشی اکتسابی هستند نه قوای ذهنی. به همین دلیل است که ما انسان‌ها را به دلیل فضایل و رذایل، ستایش و یا نکوهش می‌کنیم نه به دلیل قوای ذهنی. ارسطو استدلال می‌کند نمی‌توان فضیلت مند بود مگر با «انتخاب اعمال و انتخاب آن‌ها به خاطر خودشان» (NE.1105a31-32).

زاگزبسکی این استدلال ارسطو را قانع‌کننده ولی ناقص می‌داند. حیوانی که تنها بر اساس غریزه عمل می‌کند فضیلت ندارد، هرچند بر اثر غریزه یک عمل نیک انجام دهد، این مطلب درباره انسان نیز صادق است. ما باید هشیار باشیم نسبت به این که برخی از امیال طبیعی ما ممکن است به‌اندازه کافی انعطاف‌پذیر باشند و در نتیجه به‌وسیله آموزش تغییر می‌کند و اگر این‌گونه باشد این ویژگی‌های اکتسابی فضیلت هستند. نکته دیگر اینکه ما قوای ذهنی را ستایش یا سرزنش نمی‌کنیم، به دلیل اینکه این ویژگی‌ها کاملاً غیرارادی هستند؛ زیرا هر امر کاملاً غیرارادی خارج از قلمرو اخلاقی است.

جدا از تمایز ارادی / غیرارادی تمایز دیگری نیز برای حذف قوای ذهنی و قابلیت‌های طبیعی از فهرست فضایل وجود دارد و آن تمایز بین شخصی و غیرشخصی است. فضیلت یک ویژگی عمیق برای شخص است که آشکارا به‌وسیله **خود شخص** مورد شناسایی قرار می‌گیرد، درحالی‌که قوای ذهنی و قابلیت‌های طبیعی تنها مواد خام هستند که به‌صورت بالقوه در شخصیت فرد دخیل هستند. فضیلت‌ها و رذیلت‌های شخص بیانگر منش او هستند؛ دغدغه‌ها و ارزش‌هایش را آشکارا می‌کنند اما اعمال و آثار خوب و قوای ذهنی دغدغه‌ها و ارزش‌های او را آشکار نمی‌کند (باتلی، ۱۳۹۷، ۱۰۱). قوای ذهنی، استعدادها و گرایش‌ها ممکن است به همان صورتی که زیبایی یا قدرت طبیعی را موردستایش قرار می‌دهیم، موردستایش قرار گیرند، اما کسی که فاقد آن‌هاست را سرزنش نمی‌کنیم. فضایل ویژگی‌های هستند که در صورت حضور داشتن در خود یا دیگری شایسته تحسین هستند و در صورت حضور نداشتن شایسته سرزنش هستند. هرچند ما کسانی را که دارای ویژگی‌های متضاد با فضیلت، یعنی رذیلت هستند را سرزنش می‌کنیم، اما انسان‌هایی را که قیافه خوب و یا هوش خوبی ندارند، سرزنش نمی‌کنیم (zagzebski, 1996, 104). بنابراین هم فضایل و هم رذایل با طبیعت انسان سازگار هستند، با این تفاوت که فضایل سزاوار ستایش و رذایل سزاوار سرزنش هستند. زاگزبسکی نظر ارسطو را درباره اینکه فضایل استعدادها طبیعی و قوای ذهنی نیستند، درست می‌داند. ارسطو درباره این تمایز می‌گوید: اگر فضایل نه احساسات باشند و نه قوا، تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که آن‌ها باید حالتی از شخصیت باشند (NE v.2.1106a10-11). زاگزبسکی در جهت تکمیل سخن ارسطو می‌گوید فضایل ویژگی‌های برتری هستند که به‌صورت اضافی در شخص وجود دارند و می‌تواند در حالت خلاف گسترش پیدا کنند (zagzebski, 1996, pp 104-106). بنابراین ذات فضیلت، اکتسابی بودن است و متمایز از قوای ذهنی همچون حافظه و بینایی است که فطری هستند و انسان چندان اراده و اختیاری در مهار و کنترل آن‌ها ندارد و درباره شخص بودن فاعل شناسا به‌عنوان متفکر چیزی نمی‌گویند.

زاگزبسکی بر این باور است که تمایز بین طبیعی و اکتسابی تا حدودی مبهم است، زیرا اکثر ویژگی‌های طبیعی نیز می‌تواند از طریق آموزش و تمرین بهبود پیدا کنند. یک انگیزه فلسفی مهمی که درباره توجه کردن به مقوله اکتسابی بودن فضیلت وجود

دارد این است که ما مسئول آن‌ها هستیم؛ بنابراین اکتسابی بودن شرط ضروری برای فضایل است و فضیلت باید در بین ویژگی‌های اکتسابی یافت شود.

۶- نقد و بررسی

گفتیم که یکی از مسائلی که در معرفت‌شناسی فضیلت مطرح می‌شود عبارت است از اینکه آیا فضایل فکری، قوای ذهنی و فطری هستند یا اینکه اکتسابی هستند و از طریق عمل به وجود می‌آیند. معرفت‌شناسان فضیلت‌پذیرفتند که فضایل برتری‌های عامل هستند؛ اما درحالی که برخی از آن‌ها استدلال کردند فضایل، برتری‌های اکتسابی هستند برخی دیگر بر این باور هستند این‌ها طبیعی یا فطری هستند. زمانی که گفته می‌شود این فضایل فطری و طبیعی هستند آیا منظور این است که وقتی ما به دنیا می‌آییم دارای این فضایل هستیم؟

جیسون بیتر در نقد دیدگاه سوسا که قوای ذهنی و فضایل فکری را یکسان در نظر می‌گیرد می‌گوید: قوای ذهنی فطری هستند، آن‌ها بخشی از استعدادهای شناختی ذاتی یا طبیعی ما هستند. زمانی که ما به دنیا می‌آییم دارای توانایی‌هایی مانند دیدن، به یادآوردن و شنیدن هستیم، همان‌طور که دارای توانایی‌های برای خوردن، نفس کشیدن و راه رفتن نیز هستیم. حال آنکه فضایل فکری پرورش‌یافته شخصیت و منش ما هستند. درواقع آن‌ها حالات ثابت شخصیت هستند که از طریق انتخاب و عمل پی در پی به وجود می‌آیند. درست است که «کمال» یا تعالی قوای ذهنی شناختی، ممکن است مبتنی بر یک یا بیشتر فضایل شخصی باشند، اما خود قوای ذهنی شناختی ویژگی‌های شخصیتی نیستند و بنابراین فضیلت فکری نیز نیستند (baehr, 2011: 22,23).

این نقد نمی‌تواند صحیح باشد زیرا اگر این قوا به صورت استعداد و قوه درون ما نباشد، ما هرگز نمی‌توانیم آن‌ها را به کار ببریم. درواقع این قوا فطری هستند و جزء ماهیت موجودات بشری هستند. فطری در اینجا به این معنی نیست که ما با این ظرفیت و استعداد به دنیا می‌آییم بلکه به این معنی است که ما دارای این ظرفیت و استعداد هستیم. به عنوان مثال، زمانی که مردی به دنیا می‌آید ریش ندارد اما دارای این ظرفیت و استعداد هست که در آینده صاحب ریش شود. درباره قوای ذهنی نیز مطلب به همین صورت است یعنی برخی از این قوای ذهنی تنها زمانی شکوفا می‌شوند که ارگانیسم انسان‌ها بالغ شده باشد؛ اما آن‌ها در طبیعت انسان هستند همان‌طور که ریش‌دار شدن در طبیعت انسان است، نه اینکه نتیجه تأثیر فرهنگی یا عمل باشد. فطری بودن دلالت بر این ندارد که همه افراد انسانی از آن‌ها برخوردار هستند؛ بلکه تنها دلالت می‌کند بر اینکه افراد سالم به صورت طبیعی از آن‌ها برخوردار هستند. این امور طبیعی را ما قوای ذهنی می‌نامیم؛ بنابراین قوای ذهنی باعث به وجود آمدن فضایل می‌شوند به عبارت دیگر آن‌ها پیش‌فرض فضایل هستند نه اینکه عین فضایل فکری باشند. ما هرگز نمی‌توانیم به صورت شجاعانه، سخاوتمندانه، خیرخواهانه، عادلانه، محتاطانه، آگاهانه، حکیمانه و مستقل عمل کنیم اگر قابلیت‌های اساسی برای عمل کردن به این روش‌ها را در اختیار نداشته باشیم (wood and Roberts, 2007: 85).

اشکال دیگری که بر نظریه یکسانی قوای ذهنی و فضیلت فکری مطرح است اینکه قوای ذهنی شناختی از یک جهت غیرشخصی هستند درحالی که فضایل فکری این‌گونه نیستند. فضایل فکری به صورت منطقی با «ارزش شخص» دارنده آن‌ها به عنوان شخص ارتباط دارند. اگر گفته شود کسی کنجکاو، دقیق، منصف، دارای صداقت فکری است و ارزش زیادی برای دانش و فهم در نسبت با شهرت و ثروت، یا لذت قائل است و دارای دید بازی است و انتقادهای فکری درباره باورهای خودش را می‌پذیرد و به همین ترتیب، این عبارت چیز مثبتی را درباره اینکه او یک شخص است منتقل می‌کند. در مقابل، قوای ذهنی شناختی در رابطه با «ارزش شخص» دارنده آن‌ها اهمیتی ندارد. یک شخص به دلیل اینکه حافظه خیلی دقیقی یا دید کاملی دارد یک شخص بهتر نمی‌شود. در حقیقت یک شخص کاملاً فاسد، می‌تواند قوای ذهنی داشته باشد که دارای کارکرد بسیار خوبی باشد (baehr, 2011, pp 22,23).

زاگزبسکی نیز همین را می‌گوید. از نظر وی به یک معنا سوسا و گریکو درست می‌گویند؛ اما گاهی وقت‌ها ما هر کمال بشری را فضیلت می‌نامیم در این‌گونه موارد فضایل علاوه بر اینکه قوای ذهنی همچون دید خوب را شامل می‌شوند، کارکرد درست فرآیندهای شناختی طبیعی مثل هوش طبیعی، ویژگی‌های خوب مزاج و علاوه بر این‌ها شجاعت و دانایی را نیز در برمی‌گیرد. بر اساس یک مفهوم محدودتر درباره فضیلت، فضیلت یک برتری اکتسابی بشری است. ارسطو بر این باور بوده و در طول تاریخ این مفهوم کمتر محل بحث بوده است. مسئله دیگری که در نقد دیدگاه اعتماد‌گرایی فضیلت درباره یکسان بودن قوای ذهنی و فضایل فکری لازم است ذکر شود اینکه در رویکرد سنتی و رسمی نظریه فضیلت کسی قوای ذهنی مثل بینایی و حافظه را فضیلت در نظر نگرفته است.

در پاسخ به این نقد باید در نظر داشته باشیم فضایل فکری، یک مبنایی اکتسابی برای عملکرد عالی معرفتی است؛ اما هر وقت ما عمل فکری انجام می‌دهیم، آن را بر اساس قوای معینی انجام می‌دهیم، قوای که برای ما موجودات بشری، طبیعی هستند و از طریق تمرین و عمل به دست نیامده‌اند. پاهای ما به دلیل انجام یک پیاده‌روی طولانی، با طراوت نمی‌شوند، با تمرین کردن قدرت بینایی و شنوایی ما بهبود پیدا نمی‌کنند بلکه با تمرین ما یاد می‌گیریم این قوا را به خوبی به کارگیریم؛ اما بدون داشتن قوای ذهنی و قابلیت‌های طبیعی ما اصلاً نمی‌توانیم کاری انجام دهیم. این قوا برای ما انسان‌ها ذاتی هستند و به صورت طبیعی در ما وجود دارند.

بنابراین قوای ذهنی و فضایل فکری درحالی که از یکدیگر متمایز هستند، ارتباط تنگاتنگی نیز با یکدیگر دارند. به‌عنوان مثال در کارکرد و استفاده از قوای ذهنی است که فضایل فکری آشکار و نمایان می‌شوند. به‌عنوان مثال، وقتی شخص قوه بینایی خود را به‌درستی و با دقت به کار می‌گیرد فضایل فکری هشیار، دقیق، یا حساس بودن نسبت به جزئیات، آشکار می‌شوند. انسان به لحاظ فکری صادق کسی است که قابلیت درون‌نگری وی به‌قدری گسترده است که اغلب مانع خودفریبی وی می‌شود. هیچ شکی وجود ندارد انسانی که کور یا ناشنوا است می‌تواند از فضیلت فکری برخوردار باشد، اما کسی که از قابلیت‌های طبیعی معرفتی و قوای ذهنی محروم است نمی‌تواند از فضایل فکری برخوردار باشد؛ بنابراین در عین اینکه فضایل فکری متمایز از قوای ذهنی هستند، عملکرد آن‌ها تاندازه‌ای با به کار بردن یکدیگر شکل می‌گیرد.

عملکرد صحیح قوای ذهنی نیز گاهی مواقع نیاز به میانجی‌گری فضایل فکری دارد. به‌عنوان مثال، استفاده حداکثری از قابلیت‌های ادراکی شخص، به عناصر خاصی از تربیت، قواعد و آموزش نیاز دارد؛ بنابراین عاقلانه است که بر این باور باشیم که در برخی مواقع، عملکرد صحیح قوای ذهنی مبتنی بر این است که قابلیت‌های طبیعی معرفتی به‌وسیله برخی فضایل فکری همچون میل به دانش و معرفت هدایت شود. انواع یا سطح‌های خاصی از خودآگاهی ممکن است به فضایی همچون انعطاف‌پذیری، گشوده ذهنی یا یکپارچگی ذهنی نیاز داشته باشند یا به‌وسیله آن‌ها تسهیل شوند (Ibid, 24-25).

۷- نتیجه‌گیری

این دیدگاه ارسطو که فضایل فکری عادت‌های اکتسابی هستند که از طریق استفاده خوب قوای ذهنی به دست می‌آیند به‌خوبی رابطه قوای ذهنی و فضایل فکری را از دیدگاه هر دو گروه معرفت‌شناسان فضیلت‌ترسیم می‌کند؛ اما زمانی که مشکلی به وجود می‌آید این دو گروه کاملاً از یکدیگر متمایز می‌شوند. یکی از مهم‌ترین مسائل به تعاریف متفاوت از قوای ذهنی و فضایل فکری بازمی‌گردد که منجر به دو برداشت متفاوت از فضایل فکری می‌شود. مسئله بعدی اینکه تمایز بین طبیعی و اکتسابی تا حدودی مبهم است زیرا اکثر ویژگی‌های طبیعی نیز می‌تواند از طریق آموزش و تمرین بهبود پیدا کنند. به همین منظور باید در تمایز بین قوای ذهنی و فضیلت فکری کمی دقت نماییم؛ زیرا هرچند آن‌ها از یکدیگر متمایز هستند اما قوای ذهنی و فضایل فکری هر دو نقش مهمی در اکتساب معرفت دارند با این تفاوت که قوای ذهنی مقدمه و پیش شرط فضایل فکری هستند و به دلیل ارتباط تنگاتنگی بین آن‌ها وجود دارد برخی مواقع آن‌ها یکسان در نظر گرفته شوند.

منابع

۱. افلاطون. (۱۳۸۰)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی.
۲. باتلی، هنتر. (۱۳۹۷). فضیلت: بررسی‌های اخلاقی و معرفت‌شناختی، ترجمه امیرحسین خداپرست، تهران، نشر کرگدن.
۳. زیرک باروقی، عزیزه و سید مصطفی شهر آیینی. (۱۳۹۳) «جایگاه احساس و تخیل در نظام فکری دکارت» مجله حکمت و فلسفه، سال دهم، شماره چهارم.
4. Aristotle. 1941, *Nicomachean Ethics*. Trans. W. D. Ross. In McKeon 1941.
5. Baehr Jason, 2011, *Inquirin Mind (On interllectual Virtue and Virtue Epistemology)*, Oxford University Press
6. Code, 1987, *Epistemic Responsibility*, Hanover, N.H: University Press of New England for Brown University Press
7. Goldman, Alvin. 1992, *Epistemic folkways and scientific epistemology*. In *Liaisons: philosophy meets the cognitive and social sciences*. Cambridge: MIT press.
8. -----, 2001, *Liaions: philosophy Meets the Cognitive and Social Sciences*, Cambridge. MIT press. ##
9. -Greco, John. 2002. "Virtues in Epistemology," *Oxford Handbook of Epistemology*, ed. Paul Moser (New York: Oxford UP).
10. Napier, Napier, 2008, *Virtue Epistemology Motivation and Knowledg, continuum*.
11. Robert C. Roberts and W. Jay Wood, 2007, *Intellectual virtues: An Essay in Regulative Epistemology*. Oxford University Press.
12. Sosa, Ernest, 1991, *Knowledge in Perspective*, Cambridge University Press.
13. -----, 2007, *A Virtue Epistemology*, Oxford: Oxford University Press.
14. *Standford Encyclopedia of philosophy*, 2011, *virtue Epistemology*.
15. Turri, John and Ernest Sosa, *Virtue Epistemology*, *Forthcoming in the Encyclopedia of philosophy and the Social Sciences*(sage).
16. Zagzebski, Linda 1996. *Virtues of the Mind: an inquiry into the natur of virtue and ethical foundations of knowledge*, (New York: Cambridge University Press), second edition.
17. Wright, Sara, 2009: *The Proper Structure of the Intellectual Virtues*, *The Southern Journal of Philosophy*. Vol. XII.pp 91-111.

The Relationship between Faculties and Intellectual Virtue in virtue epistemology

Abstract

The relationship between Faculties and intellectual virtues is one of the most important issues in contemporary virtue epistemology. Virtue epistemologists have acknowledged that virtues are operating superiorities, while reliabilists believe in the oneness of rational virtues and mental faculties and argue that rational virtues are the same mental faculties as vision, memory, and introspection through practice and practice. Humans help achieve true beliefs. Responsibilists have argued that virtues are the characteristics of the personal secretary that are voluntarily created by humans and are distinct from mental powers. In this analytical study, using the epistemological and ethical data in the subject literature, the essential components of reliability and responsibility virtues were extracted and their role in shaping this theory was explained, then their strengths and weaknesses regarding viewpoint strengths The rational virtues were discussed and evaluated.

Keywords: epistemology of virtue, intellectual virtues, faculties, reliabilism, responsibilism

